



## بررسی و نقد مفهوم واژه مجنون در تفاسیر قرآنی

دکتر احمدنور وحیدی<sup>۱</sup>

عضو هیئت علمی مجتمع آموزش عالی سراوان،  
سراوان، ایران

دکتر عباسعلی ابراهیمی مهر<sup>۲</sup>

عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی یاسوج،  
یاسوج، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۰ خرداد ۱۴۰۰؛ تاریخ پذیرش: ۳۱ مرداد ۱۴۰۰؛ تاریخ انتشار: ۱۰ شهریور ۱۴۰۰)  
مجنون یکی از واژه‌های به کار رفته در قرآن کریم و از جمله صفاتی است که کفار قریش به پیامبر اسلام (ص) نسبت داده‌اند. مطالعه و بررسی اغلب تفاسیر قرآنی نشان می‌دهد که این واژه در اکثر تفاسیر قرآنی در معنا و مفهوم «جن زده»، «دیوانه» و نیز کسی که عقل او زایل شده، به کار رفته است. تأمل در فرهنگ و ادبیات عرب قبل از اسلام، فرهنگ و ادبیات ایران و سایر ملل نشان می‌دهد که این واژه معنای متفاوت با دیدگاه تفاسیر قرآنی داشته و معادل مفاهیمی چون «شاعر» و «کاهن» به کار رفته است. این نوشتار سعی دارد با بررسی بعضی از تفاسیر برجسته شیعه و سنی و نیز توجه به بسترهای فرهنگی و ادبی عرب جاهلی، ادب و فرهنگ ایران و جهان، به تبیین مفهوم واقعی این واژه، ارتباط آن با دو واژه کاهن و شاعر و نیز دلایل متهم بودن پیامبر اسلام (ص) به این صفت بپردازد.

واژه‌های کلیدی: قرآن کریم، پیامبر (ص)، مجنون، شاعر، کاهن، ادبیات.

<sup>1</sup>E-mail: ahmadnoorvahidi@gmail.com

<sup>2</sup> E-mail: ebrahimimehr@gmail.com

## مقدمه

فصاحت و بلاغت بی‌بدیل و فوق بشری قرآن به‌ویژه واژگان آهنگین، گوش‌نواز و دل‌انگیز در سوره‌های مکی و نیز وجود سجع در کلام، جامعه عصر نزول را که در سخنوری سرآمد زمان بودند، عاجز کرده و همین امر دستمایه‌ای شده بود تا مخالفان وحی و کفار قریش، زمینه را برای بهانه‌جویی فراهم ببینند و القابی نظیر شاعری، کهنات و جنون به پیامبر اسلام (ص) نسبت دهند که در پاره‌ای از آیات قرآن به این موضوع اشاره شده است:

- «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الْأَبْيُّ نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (حجر/۶)
- «فَذَكَرْ فَمَا أَنْتَ بِبِعَمَّةٍ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ» (طور/۲۹)
- «وَإِنْ بِكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيَظْفِرُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ» (قلم/۵۱)
- «وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَأْرَاكَوَأَلِهِنَا لَشَاعِرٌ مَجْنُونٌ» (صافات/۳۶)
- «كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» (ذاریات/۵۲)
- «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ» (دخان/۱۴)
- «وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» (تکویر/۲۲)

واژه مجنون در قرآن کریم، مجموعاً ۱۱ بار و به طور خاص ۷ بار خطاب به رسول اسلام (ص) نازل شده است. همان‌طور که در آیات فوق مشهود است، این لقب در کنار القاب «کاهن» و «شاعر»، یکی از اتهامات کفار عرب به پیامبر گرامی اسلام است. مطالعه و بررسی تفاسیر قرآنی نشان می‌دهد که اغلب تفاسیر در معنا و تفسیر صفت مذکور، مفهوم رایج آن یعنی «دیوانه» و نیز کسی که عقل او زایل شده است را ذکر کرده‌اند؛ درحالی‌که بررسی فرهنگ و ادبیات عرب جاهلی و ادبیات سایر ملل نشان می‌دهد که این واژه قبل از اسلام و حداقل مقارن با ظهور اسلام و حتی بعد از آن مفهوم و معنای دیگری داشته است. برای روشن شدن موضوع و دستیابی به نتیجه، این نوشتار موضوع را از چهار جهت مورد بحث قرار می‌دهد:

- ۱- بررسی مفهوم این واژه در لغت،
- ۲- بررسی مفهوم واژه در تفاسیر برجسته قرآنی شیعه و سنی،
- ۳- بررسی مفهوم واژه در بستر فرهنگی و ادبی جامعه عصر نزول و متعاقب آن در فرهنگ و ادبیات سایر ملل،
- ۴- دلایل اتهام جنون به پیامبر از جانب مشرکان.

## سابقه تحقیق

مقالات «معناشناسی واژه مجنون در قرآن کریم»، نوشته سید محمود طیب حسینی و حامد شریفی‌نسب و «جریان شناسی تاریخی ترجمه واژگان شاعر، کاهن و مجنون در ترجمه‌های فارسی قرآن»، نوشته زهره اخوان مقدم و شیرین رجب‌زاده؛ این مقالات به ترتیب از رهگذر معناشناسی توصیفی و واژه‌شناسی و نیز بررسی ترجمه‌های متأخر قرآنی به بررسی موضوع پرداخته‌اند. وجه افتراق این نوشتار با مقالات مذکور این است که این پژوهش، تفاسیر برجسته قرآنی را به ترتیب زمانی مورد بررسی قرار داده و مفهوم واژه را در تعدادی از آن‌ها واکاوی کرده است. همچنین برای تبیین بهتر

موضوع، مفهوم واژه را در ادب جاهلی، ادب ایران و دیگر ملل به بحث گذاشته است.

### مجنون در لغت

واژه مجنون مشتق از کلمه «جن» است و جن در لغت به معنای پنهان و استتار کردن آمده است: «اصل جن پوشیده و پنهان بودن چیزی از دسترس حسی است. مجن و مجنه، سپری است که صاحب سپر و جنگجوی را پنهان می‌دارد و جنة هر باغ و بوستانی را گویند که دارای درختان انبوه است و زمین را می‌پوشاند.» (راغب اصفهانی ۱۴۱۲، ج ۱/ ۴۱۵؛ فراهیدی ۱۴۰۹، ج ۲۰/۶) و نیز «اصل جن به معنی پوشیدن چیز و مخفی کردن آن است. جنین را از آن جنین گویند که در شکم مادر پوشیده است... فَلَئَا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ» (انعام/۲۶) یعنی شب او را پوشید. دیوانه را چون عقلش پوشیده شد، مجنون گویند.» (قرشی بنایی ۱۳۷۷، ج ۲۸۶/۱) مرتضی مطهری در توضیح این واژه می‌نویسد: «مجنون در فارسی به معنای دیوانه و در واقع یعنی دیو زده است، چون در قدیم معتقد بودند که دیوانه‌ها را دیو به اصطلاح می‌زند و جن به آن‌ها اصابت می‌کند، (اصابهُ الْجِنِّ)؛ «قَالُوا مَجْنُونٌ» دیوانه است، جن زده است «وَ اَزْجِرْ» دچار زجر العجن است. «زجر» منع را می‌گویند و «ازدجار» یعنی منع را پذیرفتن. خلاصه جن‌ها آمده‌اند این را زجر کرده‌اند و این هم آن حالت را از جن پذیرفته است.» (مطهری ۱۳۸۷، ج ۷۲۱/۲۶) دهخدا مجنون را در مفهوم دیوانه و کسی که عقل وی زایل یا فاسد شده باشد و نیز فاقد تشخیص نفع و ضرر و حسن و قبح باشد، آورده است. (دهخدا ۱۳۸۵، ذیل مجنون)

هفتاد و دومین سوره قرآن به نام «الجن» نامگذاری شده و بنا بر روایات قرآنی، خداوند شیاطین و جن را از شعله آتش و دود خلق کرده است: «وَ الْجَانَّ خَلَقْنَا مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» (حجر/۲۷) و «وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ» (الرحمن/۱۵) همچنین در قرآن آمده است که ابلیس از حکم پروردگار فرمان نمی‌برد و از سجده کردن بر آدم روی بر می‌گرداند و می‌گوید: «قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف/۱)

### بررسی مفهوم واژه مجنون در تفاسیر قرآنی

همان‌طور که در مقدمه ذکر شد، در قرآن کریم، لقب «مجنون» بارها توسط مشرکان به پیامبر(ص)، نسبت داده شده است. بررسی تفاسیر و ترجمه‌های مختلف قرآنی، نشان می‌دهد که اکثر مفسران و مترجمان در ترجمه و تفسیر این واژه، شرایط فرهنگی و اجتماعی عرب صدر اسلام را در نظر نداشته و معنا و مفهوم متفاوتی از این واژه به دست داده‌اند. برای روشن شدن موضوع، ابتدا ترجمه و تحلیل این واژه در تفاسیر قرآنی بررسی می‌شود. با توجه به این‌که پرداختن به همه تفاسیر و ترجمه‌ها موجب گستردگی کلام می‌شود، از ذکر دیدگاه‌های مشابه صرف‌نظر کرده و تنها به ذکر شرح و ترجمه چند تفسیر مهم در این باره بسنده می‌کنیم:

تفاسیر متأخر نظیر اطیب البیان، بیان السعاده، تفسیر درخشان، تفسیر المیزان و تفسیر اثنی عشری دیدگاه نزدیکی به هم دارند: «وَيَقُولُونَ أَيُّنَا لَأَرْكُوهُ الْهَيْتَا لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» (صافات/۳۶) «لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ، از برای ماده شعر اطلاعاتی در آیات و اخبار داریم به معنای موی بدن؛ شعرة و شعرات و به معنای حدود و علامات شعائر الهی... ولی در این آیه به معنی بافتن است، یعنی این مدعی رسالت، این قرآن مجید را خود به‌هم‌بافته و مربوط به خدا نیست؛ چنانچه شعرا هم کلمات را به هم می‌بافند و بعلاوه

این رسول مجنون هم هست، عقل و شعور و ادراک و فهم ندارد.» (طیب ۱۳۸۷، ج ۱۱/ ۱۴۵) همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این تفسیر، مجنون به معنای کسی که عقل، شعور و ادراک ندارد به کار رفته است.

تفسیر اطمینان‌بخش در شرح و تفسیر آیه «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (حجر/ ۶)، واژه مجنون را در مقابل «عقل کل» آورده است: «خداوند قسم یاد می‌کند «بقلم و بما یسطرون» که پیغمبر در این شئون مجنون نیست، بلکه عقل کل و کل عقل است و این جمله جواب قسم است، نظر به این‌که کفار نسبت جنون به حضرت دادند.» (طیب ۱۳۸۷، ج ۱۳/ ۱۲۲)

در آیه «مَنْ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ» (دخان/ ۱۴)، برخی از تفاسیر قرآنی در توضیح «مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ» که کفار به پیامبر (ص) نسبت داده بودند، آورده‌اند: «اما آن‌ها به جای این‌که سر بر فرمان او نهند و به خداوند یگانه ایمان آورند و دستوراتش را به جان پذیرا شوند، از او روی‌گردان شدند و گفتند: او دیوانه‌ای است که دیگران این مطالب را به او القا کرده‌اند!» (بابایی ۱۳۸۲، ج ۴/ ۳۹۳)

موضوع تعلیم پیامبر توسط «یک دیوانه» در تفاسیری از جمله تفسیر اثناعشری و بیان السعاده آمده است: «وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ» و گفتند در حق پیغمبر که تعلیم شده دیوانه است. بعضی گفتند شخص عجمی تعلیم قرآن به او نماید و بعضی دیگر گفتند دیوانه است و دماغ او مخبط شده و از عقل دور افتاده.» (حسینی شاه‌عبدالعظیمی ۱۳۶۳، ج ۱۲/ ۱۵) «و گفتند آموزش دیده است و او را یک غلام عجمی تعلیم می‌دهد.» (گنابادی ۱۳۷۲، ج ۱۳/ ۱۶۹) (کاشانی ۱۳۳۶، ج ۸/ ۲۷۷)

تفسیر احسن الحدیث، مَجْنُونٌ را دیوانه و مختل‌العقل معنا می‌کند. (قرشی ۱۳۷۷، ج ۱۰/ ۷۵) در ترجمه تفسیر المیزان ذیل آیه «وَقَالُوا لَنَارِكُوا إِلَهًا لَّنَا كَمَا لَنَا إِلَهَةٌ لَّشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» آمده است: «می‌گویند آیا خدایان خود را به خاطر مردی شاعر و دیوانه رها کنیم؟ این کلام ایشان در حقیقت انکاری است نسبت به رسالت پیامبر (ص)، بعد از آن استکباری که از پذیرفتن توحید ورزیدند و آن را انکار کردند و جمله بعدی که می‌فرماید: «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ» رد کلام ایشان است که می‌گفتند: «لشاعر مجنون» آن جناب شاعر است و مجنون و کتاب او شعر است و از سخنان در حال جنون.» (طباطبایی ۱۳۷۴، ج ۱۷/ ۲۰۳)

میبدی در تفسیر آیه مذکور و عبارت «لشاعر مجنون» می‌نویسد: «وَقَالُوا لَنَارِكُوا إِلَهًا لَّنَا كَمَا لَنَا إِلَهَةٌ لَّشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» می‌نویسد: «وَقَالُوا لَنَارِكُوا إِلَهًا لَّنَا كَمَا لَنَا إِلَهَةٌ لَّشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» از بهر سخن سازی دیوانه‌ای؟» (میبدی ۱۳۷۱، ج ۸/ ۲۶۶)

تفسیر مجمع‌البیان «مجنون» را در مفهوم عاری از عقل و دیوانه آورده است: «وَلَا مَجْنُونٌ مَجْنُونٌ آفت‌زده‌ای است که عقلش را از دست داده باشد.» (طبرسی ۱۳۷۲، ج ۲۳/ ۳۵۷).

تفسیر سوره‌آبادی که از قدیمی‌ترین تفاسیر مورد بررسی است، عبارت مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ را «درآموخته‌ای است دیوانه» معنی می‌کند. (سوره‌آبادی ۱۳۸۰، ج ۴/ ۲۲۸۵) سوره‌آبادی همچنین در تفسیر آیه «وَقَالُوا لَنَارِكُوا إِلَهًا لَّنَا كَمَا لَنَا إِلَهَةٌ لَّشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» مفهوم دقیق‌تری از کلمه مجنون به دست داده و نوشته است: «و می‌گفتندی آیا ما دست‌بدارنده باشیم خدایگان را برای قافیت‌گویی دیوانه. رسول را علیه‌السلام شاعر و مجنون از بهر آن گفتند که عادت عرب آن بودی که گفتندی هر شاعری را تابعه‌ای بود از جن، ایشان

پنداشتند که محمد چنین قرآنی فصیح می‌گوید او را تابعه‌ای است از جنّ که او را یاری می‌دهد؛ و ایشان را آن غلط از آنجا افتاد که مصطفی علیه‌السلام به وقت وحی اثری و تغییری بر وی پدید آمدی و لون او سرخ گشتی و عرق بر وی نشست و موی بر تن او به پای خاستی و حال بر وی بگردیدی، ایشان پنداشتند که وی همی دیوانه شود.» (رک سوره‌آبادی، ۱۳۸۰، ج ۳/ ۲۰۹۱).

قدیمی‌ترین تفسیر مورد بررسی، تفسیر قمی، در شرح عبارت «وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ» می‌نویسد: هنگامی که وحی بر رسول صلی الله علیه و آله نازل می‌شود، او را غشوه فرا می‌گرفت؛ به همین سبب می‌گفتند او مجنون است: «وَأَخَذَهُ الْغَشْيُ فَقَالُوا هُوَ مَجْنُونٌ.» (قمی ۱۳۶۷، ج ۲/ ۲۹۱) تفسیر صافی نیز دیدگاه تفسیر قمی را ذکر کرده است: «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ قِيلَ يَعْنِي يَعْلَمُهُ غَلَامٌ عَجْمِي لِبَعْضِ ثَقِيفٍ مَّجْنُونٌ الْقَيْي قَالَ قَالُوا ذَلِكَ لَمَّا نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخَذَهُ الْغَشْيُ فَقَالُوا هُوَ مَجْنُونٌ» (فیض کاشانی ۱۴۱۵، ج ۴/ ۴۰۶)

آن چه از ترجمه و تفسیر آیات مذکور یافت می‌شود این است که تقریباً همه تفاسیر، به‌استثنای تفسیر سوره‌آبادی (۱۳۸۰) و تفسیر قمی (۱۳۶۷)، بدون توجه به فضای فرهنگی و تاریخی و نیز ادب جاهلی آن روز عرب، معنای متفاوتی از واژه مجنون برداشت کرده‌اند.

نکته قابل توجه این است که دو تفسیر سوره‌آبادی و قمی که تفسیر دقیق‌تری از مفهوم واژه به دست داده‌اند، از لحاظ تاریخی به صدر اسلام نزدیک‌ترند و جزو قدیمی‌ترین تفاسیر قرآنی می‌باشند.

#### بررسی مفهوم واژه در بستر فرهنگ و ادبیات جامعه عرب و سایر ملل

عرب صدر اسلام شعر را از مقوله سحر و جادو می‌دانست و معتقد بود شاعر برای افزونی تأثیر کلام در مخاطب، عبارات موزون را سحرگونه در کنار همدیگر قرار می‌دهد. با نزول قرآن کریم، فصاحت و بلاغت بی‌بدیل و فوق بشری قرآن، جامعه عصر نزول را که در سخنوری سرآمد زمان بودند، متحیر کرده تا جایی که درباره قرآن می‌گفتند که این یک شعر بسیار زیباست و پیامبر را شاعر می‌دانستند. اعراب گاهی یک قدم از این هم بالاتر می‌رفتند و می‌گفتند قرآن قول کاهن و یا مجنون است که هر دو مفهوم با جن‌زدگی، سحر و جادو نیز در ارتباط است.<sup>۱</sup> در توضیح مفهوم واژه مجنون و ارتباط آن با واژه‌های شاعر و کاهن در جامعه عرب، نخست باید به سابقه جن‌زدگی و ارتباط آن با کاهن و شاعر، به عنوان انسان‌هایی الهام شده، در ادبیات و فرهنگ عرب جاهلی و سپس سایر فرهنگ‌ها بپردازیم.

اعتقاد به موجودات بشری و فرا بشری اعم از خدا، بت، فرشتگان، جن و شیاطین... و ارتباط با آن‌ها، پیشینه بسیار دیرینه‌ای در تاریخ ادیان و فرهنگ عرب دارد. از جمله این اعتقادات پرستش بت‌های «لات»، «منات» و «عزی» بوده که در نزد عرب جاهلی از احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و آن‌ها را غرانیق (دختران) عالم بالا می‌دانستند:

وَاللَّاتُ وَالْعُزَّىٰ فَاتْنُ الْغُرَانِيقِ الْعَلِيِّ  
ومناة الثالثة الاخرى وان شفاعتهن لثرتي  
(کلبی ۱۳۶۴، ۲۳)

<sup>۱</sup> - «فَتَنِّيَ فَمَا أَنتَ بِبَعْمَةَ رَبِّكَ يَا كَاهِنٌ وَلَا مَجْنُونٌ» (طور/ ۲۹)

اعراب دوران جاهلیت، علاوه بر پرستش بت‌ها، بعضی ارواح و اشباح نامرئی از جمله پریان و اجنه را نیز می‌پرستیدند و علاوه بر بت‌ها، برای بعضی از این اشباح و ارواح نامرئی نیز احترام زیادی قائل بودند. در اثر همین احترام فوق‌العاده به جن است که کلمه جن در زبان عربی معادل‌های فراوانی از جمله عفريت، شیطان، خابلی، هاتف، هاجس، تابع و... پیدا کرده است. (ذبیحی ۱۳۷۷، ۳۸) آن‌ها معتقد بودند که بعضی افراد از جمله شاعران با اجنه در ارتباط هستند و در این پدیده که عموماً در زمان‌های اخیر شمن باوری خوانده می‌شود، «موجودی نامرئی و فوق طبیعی، خواه یک روح یا یک موجود خدایی، ناگهان به صورت موقتی یک شخص را در حالت خلسه در تصرف خود می‌گیرد و آن شخص به میانجی‌گری او کلماتی، غالباً شعر، ادا می‌کند که هرگز نمی‌تواند در حالت غیر خلسه‌ای چنان کلمات را ادا کند یا چنان اشعار را بسراید.» (ایزوتسو ۱۳۷۴، ۲۲۵) آن‌ها همچنین بر این امر اجماع دارند که «هر انسانی قرینی از شیطان دارد... و شاید مشهورترین این تابعه‌ها و قرین‌ها، آن‌هایی هستند که شعر را بر زبان شاعران القاء می‌کنند.» (الحوث ۱۳۹۰، ۳۷۷) برخی از شاعران جاهلی ادعا می‌کنند که جن و غول را دیده‌اند و با آن‌ها دوست شده یا مبارزه کرده‌اند: «شاید ثابت بن جابر یا تائب شراً در میان اعراب مشهورترین کسی باشد که درباره غول‌ها شعر سروده است تا آنجا که وجه اشتقاق نام او نیز به دلیل آن است که غول‌ها را ملاقات می‌کند و با آن‌ها می‌جنگد...» (الحوث ۱۳۹۰، ۴۷۷) بر پایه این عقیده، اعراب صدر اسلام معتقد بودند شعر از عالمی خارج از عالم وجود شاعر است و به وسیله موجوداتی که الهه، فرشته، تابعه و جن نامیده می‌شدند، به شاعر تلقین می‌شود: «برای شعر دو تابعه عام هست به نام‌های «هوبر» و «هوجل»؛ که اگر اولی به شاعری رو کند کلام او نیک و اگر دومی قرین شاعری گردد، شعر او سست خواهد شد.» (شریفی ۱۳۸۷، ۳۷۷)

حسان می‌گوید:

ولي صاحب من بني الشيبان فطوراً اقول و طوراً هوه

من دوست و همراهی از طایفه بنی شیبان (از طوایف جنیان) دارم، گاهی من شعر می‌گویم و گاهی او. و اعشی می‌گوید:

لئي و ان كئ صغیر النین و كان في العين بُئو عني  
فان شیطاني امیر الجن يذهب بي في الشعر كل فن

من اگرچه کم سال هستم اما در نظر بلندمرتبه‌ام، شیطان من فرمانروای طایفه جن است و مرا در تمام فنون شعر به پیش می‌برد. (الحوث ۱۳۹۰، ۴۸۷)

اعراب هم‌چنین معتقد بودند ارتباط با اجنه مستلزم داشتن شرایط و ویژگی‌های خاص بوده و هرکسی شایسته این ارتباط نیست: «عرب‌ها ارتباط بشر با جن را ممکن می‌پنداشتند، لیکن در تصور آن‌ها، تنها انسان‌هایی می‌توانستند با جنیان ارتباط برقرار سازند که برخوردار از ویژگی خاصی باشند و در اثر آن بتوانند با این مرتبه وجودی متفاوت با مرتبه خودشان مرتبط شوند.» (ابوزید ۱۳۸۰، ۸۰)

مطلب دیگری که قابل تأمل است این است که هر فرد مجنون (شاعر) که تحت الهام و اختیار جن قرار می‌گرفت، دارای جنسی مخصوص به خود بوده و نمی‌توانسته با دیگر اجنه ارتباط برقرار کند:

«جَنّیان با هر کس ارتباط برقرار نمی‌کردند. هر یک از آنان شاعر برگزیده مخصوص به خود داشت. هنگامی که یک جنّی مردی را که خاطرخواه خودش بود می‌یافت، بر سر او فرود می‌آمد و او را بر زمین می‌انداخت و بر روی سینه او زانو می‌زد و او را ناگزیر از آن می‌ساخت که بلندگوی وی در این دنیا باشد. این حادثه، تشریفات آغاز ورود به جرگه شاعران بود. آن مرد پس از آن به نام شاعر به تمام معنی این کلمه شناخته می‌شد و میان شاعر و جنّ، گونه خاصی از ارتباط بسیار صمیمانه شخصی به وجود می‌آمد. شاعر معمولاً جنّ خود را «دوست آشنای» (خلیل) خود می‌نامید. علاوه بر این، حتی جنّی که با شاعر معینی دارای چنین ارتباطی می‌شد، نیز نام خاصی پیدا می‌کرد. مثلاً جنّ اعشی الاکبر که یکی از بزرگ‌ترین شاعران دوره جاهلیت بود، مسحل نام داشت که معنی اصلی آن «قلم حکاک» است، نامی نمادین برای زبان فصیح و سلیس شاعر و نام مسحل مکرر در شعر او آمده است.» (ایزوتسو ۱۳۷۴، ۲۱۷)

به خاطر اعتقاد عرب جاهلی به جادویی و ماورایی بودن منشاء شعر، شاعر نیز در اجتماع مرتبه‌ای بسیار والا داشت و عموم مردم هم آن‌ها را احترام می‌کردند و هم از آن‌ها می‌ترسیدند. از این لحاظ، در اغلب موارد شاعر تقریباً مترادف با قائد یا رهبر قبیله بود: «کلماتی که از دهان شاعر و مخصوصاً شاعری بزرگ بیرون می‌آمد، برحسب مورد همچون یک قدرت روحانی واقعی، اسباب ترس یا وسیله تقدیس و محبت می‌شد و این‌گونه اشعار، عنوان سرمایه ارزنده اجتماعی یا حتی قومی ملّی داشت. شاعری در آن زمان تنها موضوع بیان اندیشه‌ها و عواطف نبود؛ بلکه نمودی عمومی و اجتماعی به تمام معنی این کلمه بود. کلمات نافذ و مؤثر و هیجان‌انگیزی که به صورت اشعار یک شاعر نامدار ادا می‌شد، بلافاصله در میان قبیله و خارج قبیله انتشار پیدا می‌کرد و به همه گوشه‌های جهان عرب می‌رسید و به گفته خود اعراب «از تیر کمان سریع‌تر پرواز می‌کرد.» (ایزوتسو ۱۳۷۴، ۲۱۹)

برای تکمیل و تأیید مطالب ذکر شده، سابقه این مفاهیم، در ادبیات و فرهنگ اقوام و ملل دیگر نیز بررسی می‌شود:

در میان اساطیر یونان، الهه‌های نه‌گانه هرکدام مظهر هنر خاصی می‌باشند: «از میان آن‌ها اتورپ، الهه تغزل و موسیقی، اراتو الهه شعر غنایی و مرثیه‌سرایی؛ پولیمنی الهه سرود و کالیوپه الهه شعر حماسی و فصاحت است... نمونه‌های دیگر این الهه‌ها (موزها) هستند. همه شاعران یونان و روم موزها را الهام‌بخش اندیشه‌های شاعرانه در شعر خویش می‌دانند. همچنین در تفکرات هندی نیز ردپایی از این نوع تفکر یعنی الهام شاعرانه وجود دارد. اوشس یا اوشا یکی از مشهورترین خدایان ودایی است که الهام‌بخش زیباترین سرودهای ودایی به شمار می‌رود.» (آقا حسینی ۱۳۸۱، ۷۸)

رومی‌ها به «ژنی‌ها» عقیده داشتند و طبق اساطیر آن‌ها «ژنی‌ها، موجوداتی مستقلی بودند که نه تنها برای هر فرد، بلکه برای هر مکان و هر شخصیت اخلاقی و اجتماعی جامعه، مدینه و غیره نیز وجود داشتند و معرف وجود روحی و معنوی آن‌ها بودند. آن‌ها (ژنی‌ها) از همان موقع که انسان یا اشیاء وابسته به آن‌ها متولد می‌شدند، به دنیا می‌آمدند و وظیفه اصلی آن‌ها نگهداری و مراقبت افراد و اشیاء در زندگانی بود. در توالد و تناسل افراد، نقش اسرارآمیزی به عهده داشتند و سرپرستی جشن‌های عروسی

را به عهده می‌گرفتند» (ذبیحی ۱۳۷۷، ۳۸)

در ایران نیز در اعتقادات مانی چنین باوری دیده می‌شود. یکی از مرموزترین ایزدان و فرشتگان متعددی که در آیین مانوی مورد نیایش قرار می‌گیرد، موجودی است قدسی که مانسی او را (همزاد) یا (توآمان) خویش می‌خواند. نام این فرشته در متون فارسی میانه نرجمیک ذکر شده است. این نام ترکیبی است از واژه ایرانی میانه جمیگ به معنی «همزاد» با واژه «نر» به معنی فحل، مردانه و پهلوان. در متون مانوی که به زبان قبطی نوشته شده و نیز در الفهرست ابن ندیم به این فرشته اشاره شده است. (باقری ۱۳۷۷، ۲۵) مانی خود را پیغمبری می‌شناخت که رسالت داشت تا پیام دینی خود را از طریق یک واسطه الهی دریافت و به مردم ابلاغ کند. او این میانجی را (قرین) یا (همزاد) خویش نام‌گذاری کرده است. «او همتای آسمانی و (من) ازلی روح و روان مانی است که جدا از جسم و کالبد خاکی او نگاشته شده و از این‌رو از جهان علوی با مانی مراوده دارد و الهام‌بخش اوست، از این جهت است که می‌تواند از یک‌سو بین عالم نور و خدای برین آیین مانوی موسوم به (پدر عظمت) و از سوی دیگر با خود مانی که در عالم ناسوت به دعوت دینی خود می‌پردازد، ارتباط نزدیک برقرار کند». (ذبیحی ۱۳۷۷، ۲۷) این اندیشه در شعر شاعران ادب فارسی نیز دیده می‌شود و به دلیل آن‌که شاعران فارسی سرا خود به شعر و ادب تازی آشنا بودند، از زمان پیدایش شعر پارسی، اعتقاد به تابعه نیز در شعر فارسی راه یافت. (شعبانلو ۱۳۸۸، ۴۵)

قدیمی‌ترین اشاره شعری به این موضوع را می‌توان در اشعار رودکی مشاهده کرد:

ورچه دو صد تابعه فریشته داری      نیز پری باز و هرچه جنی و شیطان  
گفت ندانی سخن، خیز و فراز آر      آنک بگفتی چنانک گفتن نتوان  
(رودکی ۱۳۷۵، ۳۷)

ناصرخسرو نیز شعر خویش را تلقین تابعه می‌داند:

بازیگری است این فلک گردان      امروز کرد تابعه تلقینم  
(ناصرخسرو ۱۳۸۷، ۱۳۴)

نظامی معتقد است صحیفه او جنی آموز است:

جبرئیلم به جنی قلمم      بر صحیفه چنین کشد رقمم  
کین فسون را که جنی آموز است      جامه نوکن که فصل نروز است  
(نظامی گنجوی ۱۳۹۰، ۱۹)

و مولانا نیز از یک موجود برتر و ناپیدا صحبت می‌کند که به او تلقین شعر می‌نماید:

ای که میان جان من تلقین شعرم می‌کنی      گر دم زخم خامش کنم ترسم که فرمان بشکنم  
(مولانا ۱۳۷۸، ج ۳/ ۱۶۹)

و نیز



هر روز بامداد درآید یکی پری بیرون کشد مرا که زمن جان کجا بری  
(مولانا ۱۳۷۸، ج ۶/ ۲۱۶)

اخوان ثالث نیز شعر را الهامی می‌داند:

گفتم سحر به تابعه که ای جادوی ظریف  
هان کج نشین و راست بگو کیست کاین زمان  
خندید و گفت در بر الهام و معجزه  
گوهرشناس رسته معنی که شعر اوست  
کز توست شعر و شاعری ار سحر و ساحریست  
در اوج سحر و ساحری از شعر و شاعریست  
از سحر دم مزن که بسی پوچ و ظاهرست  
الهامی و لدنی و وجدی؛ جواهری است  
(اخوان ثالث ۱۳۷۹، ۱۶۵)

شاعران فارسی‌زبان گاهی از تابعه تحت عنوان «سروش» و «هاتف» نام می‌برند:

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب  
سروش عالم غییم چه مژده‌ها داده است  
(حافظ ۱۳۸۳، ۵۴)

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد  
که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند  
(حافظ ۱۳۸۳، ۲۴۷)

فلاسفه نیز با زبان خاص خود بدین امر اشاره دارند. از نظر ارسطو شاعر تا الهام نبیند نمی‌تواند دست به ابداع و کشف بزند. از نظر او مبدأ این الهام و کشف خدایی است به نام (میوز) یا الهه شعر. میوز واژه‌ها و کلمات را بر شاعر الهام می‌کند. (آقاحسینی ۱۳۸۱، ۷۸)

در میان عوام نیز مفهوم «همزاد» مصطلح است، «عوام معتقدند که وقتی طفلی به دنیا می‌آید در همان روز و همان ساعت نیز طفلی در میان اجنه و از ما بهتران به دنیا می‌آید و این جن «همزاد» است. بنا به اعتقادی عامیانه این همزادها گاه ممکن است باعث رخوت و صدمه زدن به همزاد انسان خویش شوند و گاهی هم او را به سعادت و مکنت و ثروت می‌رسانند. نیز عامه معتقدند که بعضی از مردم (خاصه جن‌گیران و غشی‌ها) با همزاد خویش رابطه دوستانه یا خصمانه دارند و با آن‌ها رویه‌رو و هم‌کلام می‌شوند.» (جمال‌زاده ۱۳۴۱، ۴۵۳)

واژه مجنون در میان اعراب آن زمان به گروهی دیگر از مردم به نام «کاهنان» نیز اطلاق می‌شد. «فَذَكِّرْ فَإِنَّكَ بِبَعْمَةٍ رَبِّكَ يَكَاهِنُ وَلَا مَجْنُونٍ» (طور/ ۲۹) بنا بر تعریف تفاسیر قرآنی، کاهنان سران کنیسه و عهده‌دار امور دینی بودند و رئیس آنها کاهن اعظم خوانده می‌شد. (طالقانی ۱۳۶۲، ج ۵/ ۱۵۲) و در تعریف آن آمده است «کاهن کسی است که می‌گویند از طریق خواندن وردها و دعاها خبر از واقعیت‌ها می‌دهد و کهنات حرفه کاهن می‌باشد.» (طبرسی ۱۳۷۲، ج ۲۳/ ۳۵۶)

بنا بر اعتقادات عرب قبل از اسلام، کاهنان تسخیر جن می‌کردند، اجنه تسخیر شده به آسمان‌ها می‌رفتند، استراق سمع می‌کردند و به کاهن خبر می‌دادند و کاهنان از این طریق خود را غیب‌گو نشان می‌دادند. بعد از اسلام و نزول قرآن، کفار نسبت کهنات به حضرت پیامبر (ص) می‌دادند و می‌گفتند این قرآن کلام اجنه است و اجنه آن را به پیامبر (ص) خبر می‌دهند. (طیب ۱۳۸۷، ج ۱۳/ ۱۷۶)

با این توضیح نتیجه گرفته می‌شود که کهنات نیز همچون شاعری با جن و جن زدگی مرتبط بوده

و به سبب پیش‌گویی و غیب‌گویی‌هایی که کاهنان داشتند و نیز به این دلیل که بسیاری از مردم فریفته کسانی می‌شوند که مدعی غیب‌گویی و آگاهی از اسراری هستند که دیگران از آن بی‌خبرند؛ کهانت نیز همچون شاعری، نقش برجسته‌ای در زندگی عرب جاهلی داشته است: «کاهنی یک نهاد اجتماعی بود و کاهن در همه مسائل و مشکلات قبیله‌ای یا میان قبایل مختلف، مورد پرسش قرار می‌گرفت. وی همچون گزارنده خواب، طرف رجوع بود و برای یافتن شتران گمشده نظر او را جویا می‌شدند؛ با این همه آنچه بیشتر مایه تمایز میان شاعر و کاهن می‌شد، سیمای ادبی بود که از دیدگاه زبان‌شناختی اهمیت فراوان داشت.» (ابزوتسو ۱۳۷۴، ۲۲۱)

حامد ابوزید نویسنده مصری، ارتباط مفاهیم کهانت و شاعری با جن و جنّ زدگی را زمینه پذیرش وحی از جانب عرب‌ها می‌داند: «اگر فرهنگ عرب پیش از ظهور اسلام را از چنین تصورات و باورهایی خالی بدانیم، نمی‌توان پدیده وحی را از نظر فرهنگی فهم و درک کرد. اگر چنین باورهایی ریشه در نگرش و اندیشه عرب آن روز نداشت، چگونه عرب می‌توانست نزول فرشته‌ای از آسمان بر همنوع خودش را بپذیرد... این‌ها همه مؤید آن است که وحی (قرآن) پدیده‌ای جدا از واقعیت یا به‌منزله جهش از واقعیت و خرق قوانین آن نبوده، بلکه بخشی از مفاهیم آن فرهنگ و برآمده از قراردادهای و باورهای آن است. عربی که می‌توانست هم‌سخنی جنّ با شاعر و الهام شعر به او را درک کند و می‌پنداشت که فالگیر و کاهن پیش‌گویی‌های خود را از جنّ می‌گیرند، دیگر پذیرش نزول فرشته و سخن گفتن او با بشر در نظرش ناممکن نبود. از همین رو، هیچ‌یک از عرب‌های معاصر با نزول قرآن به اصل پدیده وحی اعتراض نداشتند، بلکه مضمون وحی یا شخصی را که بر او وحی نازل می‌شد انکار می‌کردند.» (ابوزید ۱۳۸۰، ۸۰)

#### پیامبر و نسبت جنون

با دریافتن مفهوم واقعی مجنون در جامعه عرب جاهلی و یافتن ارتباط معنایی آن با شعر، شاعری و کهانت، در تحلیل علت نسبت دادن صفت مجنون به پیامبر (ص) می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱- غالباً معاصران پیامبر (ص) همچون شاعری الهام گرفته از جنیان «شاعر مجنون» به او نظر می‌کردند و این مطلبی است که از خود قرآن به دست می‌آید. در چند موضع قرآن از جمله در آیات ۲۹ و ۳۰ سوره طور در دفاع از پیامبر و پاسخ به اتهام منکران آمده است که پیامبر شاعر نیست، ما به او شعر نیاموخته‌ایم: «فَدَكَّرْ فَمَا أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ؛ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّبَّيْنُصْ بِهِ رَبِّبِ الْمُتُونِ» (طور/ ۲۹ و ۳۰)

۲- در این‌که شعر امری پرجاذبه است که محاسن ویژه خود را دارد شکی نیست؛ اما مخالفان پیامبر که وی را به شاعری متهم می‌کردند، می‌کوشیدند از این راه کلام قرآن را هم‌ردیف کلام شاعران قرار دهند. در واقع بت‌پرستان عرب لجوجانه منکر آن بودند که در حضرت رسول (ص) چیزی مشاهده کنند که مایه تمایز او از یک شخص جن‌زده یا الهام گرفته از جن باشد. آن‌ها می‌کوشیدند با این اتهام عیبی را بر پیامبر اثبات کنند و اهمیت کلام وی را از آن بازستانند و می‌گفتند: «وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرُكَوَّاءَ الْهِنْتَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» (صافات/ ۳۶) آیا ما بیابیم و خدایان خود را برای خاطر سخنان شاعری دیوانه رها کنیم؟

۳- شیطان و جن مربوط به عالم غیب بودند و از آن جا که اعراب شیطان و جن را به عنوان یک

الهی مقدس پرستش می‌کردند و بعد از نزول قرآن نمی‌توانستند خداوند را از جنّ تشخیص بدهند و هر دو را (خداوند و جن) را متعلق به یک خانواده می‌دانستند، به پیامبر که ادعای ارتباط با عالم غیب داشت، نسبت مجنون می‌دادند. (ایزوتسو ۱۳۷۴، ۲۱۹)

۴- وقتی جنّی بر کاهن یا شاعری الهام می‌کرد، شاعر یا کاهن تحت فشار شدیدی قرار می‌گرفت؛ برای نمونه هنگام پیش‌گویی کاهنی به نام سطح و مسلط شدن جنّ بر او، همچون جامه به‌هم‌پیچیده‌ای در می‌آمد و چنان می‌نمود که جز کله‌اش استخوانی در بدن ندارد:

رَأَيْتُ	حُمَّةَ	خَرَجْتَ	مِنْ	ظُلْمَةٍ
فَوَقَعْتَ	بِأَرْضِ	تَهَمَةَ	فَاكَلْتَ	مِنْهَا
			كُلَّ	ذَاتِ
			جُجُمَةٍ	

زغال سیاهی را دیدم که از تاریکی شب بیرون آمد. پس به سرزمین شیب‌دار به کنار دریا فرود آمد. و هر چه را که جمجمه داشت خورد. (ایزوتسو ۱۳۷۴، ۲۲۲)

بر طبق روایات، در زمان نزول وحی نیز، نظیر چنین علائمی از درد جسمانی و رنج روانی و نیز حالات خاصی سراپای رسول اکرم (ص) را فرا می‌گرفت. مطابق این روایات، پیامبر (ص) در زمان نزول اولین آیات کلام الهی، دچار ترس و وحشتی ناگهانی می‌شد و چنین حالتی به صورت‌های گوناگون برای حضرت محمد (ص) پیش می‌آمد: در تفسیر قمی در ذیل عبارت «وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ» آمده است که اعراب این سخن را وقتی گفتند که دیدند هنگام نزول وحی به رسول خدا (ص) حالت غشوه و بیهوشی دست می‌دهد، لذا گفتند او مجنون (جن‌زده) است. (قمی ۱۳۶۷، ج ۲ / ۲۹۱) و یا «در روایت عبید بن عمیر اللیثی آمده است که بعد از آمدن جبرئیل نزد پیامبر (ص)، حضرت فرمود: پس به نزد خدیجه رفتم و از آن چه دیده بودم هراسان بودم، گویی نوشته‌ای در دل من نگاشته شده بود و گفتم: «می‌ترسم که من شاعر یا دیوانه باشم». خدیجه گفت: «ای پسر برادر من ماجرا چیست» و من سرگذشت را برای او بازگو کردم.» (مقدسی ۱۳۸۷ ج ۴ / ۱۲۰)

به همین جهت اعراب او را شاعری می‌دانستند که در اختیار و تصرف جنّ قرار گرفته و دچار غشوه و اضطراب شده است.

۵- از دیگر دلایلی که قریش پیامبر را مجنون می‌گفتند، شاید حسن سابقه‌ای بود که او در میان مردم داشت و به لقب امین مشهور شده بود؛ اگر قریش او را به دروغ‌گویی منسوب می‌کرد، این لکه به دامن او نمی‌چسبید، لذا برای ختشی کردن دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله، به افرادی که دعوت او را می‌پذیرفتند، اظهار می‌کردند که این مرد دچار توهمات روحی و روانی شده است: «ظاهراً در ابتدای دعوت پیامبر (ص)، کفار چندان مخالفتی با او نداشتند، زیرا به صداقت گفتار و رفتار نیک او اذعان داشتند، اما از زمانی که پیامبر به مبارزه با بت‌ها پرداخت، پس از این کار بود که توسط کفار مورد نفرت قرار گرفت. اشراف قریش گرد هم جمع شدند و نزد ابوطالب رفتند و از او خواستند تا حضرت را از مبارزه و بدگویی از بت‌ها منع کنند. اما ابوطالب به دفاع از برادرزاده‌اش پرداخت و این بود که تا ابوطالب زنده بود حضرت در حمایت او بود و کفار نیز نتوانستند بر او دست یابند مگر اینکه او را ساحر، شاعر، کاهن و دیوانه خواندند و قرآن به تکذیب و ردّ ایشان نازل می‌شد.» (مقدسی ۱۳۸۷، ج ۴ / ۱۲۰)

## نتیجه‌گیری

صفت مجنون که در قرآن کریم از جانب اعراب جاهلی به پیامبر اکرم(ص) نسبت داده شده است، در قریب به اتفاق تفاسیر قرآنی در مفهوم دیوانه و کسی که عقلش را از دست داده، به کار رفته است. این در حالی است که با در نظر گرفتن زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و وجود پدیده‌هایی مانند جن‌زدگی در جامعه آن روز عرب، این لغت معادل و مترادف کاهن و شاعر بوده است. عرب جاهلی معتقد بوده است که شاعر و کاهن مورد اصابت جن واقع شده، با آن‌ها هم‌صحبت و قرین می‌شوند و اجته مطالبی را در قالب شعر و کلام موزون، پیشگویی و غیب‌گویی به آن‌ها الهام می‌کند. این باور در فرهنگ، ادبیات و اساطیر دیگر اقوام و ملل از جمله ایران و یونان باستان نیز دیده می‌شود. وجود چنین زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی در جامعه عرب آن روز و به‌خصوص اعتقاد به امکان ارتباط بشر با جن باعث شد که آنان قرآن را نیز در ردیف آثار فرهنگ رایج خود نظیر شاعری، کهنات، غیب‌گویی و نیز جن‌زدگی بدانند. در واقع اعراب اصل ارتباط انسان با موجودی فرا بشری و دریافت معارف ماورایی را باور داشتند و شاید به حقانیت وحی و پیامبر واقف بودند، لیکن به سبب آن‌که وحی و رسالت الهی، اعتقادات چند صدساله آن‌ها را هدف قرار داده بود و نیز به دلیل تعصب خاصی که به اسطوره‌های بت‌پرستی خویش داشتند، پذیرش حقیقت وحی بر آن‌ها دشوار می‌آمد. مجموعه عوامل مذکور باعث می‌شد که اعراب مقارن پیامبر نسبت مجنون، در معنای کاهن و شاعر (نه به معنای دیوانه و کسی که عقل او زایل شده است) به پیامبر دهند.

## منابع و ارجاعات

قرآن کریم.

- ابوزید، نصر حامد (۱۳۸۰). *معنای متن*، ترجمه مرتضی کریمی نیا، چاپ اول. تهران، انتشارات طرح نو.
- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۷۹). *ارغنون*، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات مروارید.
- اخوان مقدم، زهره و شیرین رجب زاده (۱۳۹۷). *جریان شناسی تاریخی واژگان شاعر، کاهن و مجنون، مطالعات تاریخی قرآن و حدیث*، دوره ۲۴، شماره ۶۳ بهار و تابستان. DOR: 20.1001.1.17358701.1397.24.63.5.9
- ایزوتسو، توشی هیکو (۱۳۷۴). *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه احمد آرام، چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- آقاحسینی، حسین (۱۳۸۱). «فرشته شعر»، *زبان و ادب فارسی (نشریه سابقه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)*، (۱۳۸۱)، ۴۵-۱۸۵، صص ۹۳-۷۳. DOR: 20.1001.1.22517979.1381.45.185.5.2
- بابایی، احمدعلی (۱۳۸۲). *برگزیده تفسیر نمونه*، چاپ سیزدهم، تهران، انتشارات دارالکتاب الاسلامیه.
- باقری، مهری (۱۳۷۷). «تابعه مانی»، *زبان و ادب فارسی (نشریه سابقه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)*، شماره ۱۶۶، ۴۸-۲۵. DOR: 20.1001.1.22517979.1377.41.166.2.3
- بلخی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۸). *غزلیات شمس تبریز*، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۴۱). *فرهنگ لغات عامیانه*، به کوشش محمدجعفر محجوب، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین.
- حافظ، شمس‌الدین (۱۳۸۳). *دیوان غزلیات*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ سی و هفتم، تهران، انتشارات صافی علیشاه.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳). *تفسیر اثنا عشری*، چاپ اول، تهران، انتشارات میقات.
- حسینی همدانی، سید محمدحسین (۱۴۰۴ ق.). *انوار درخشان*، چاپ اول، تهران، انتشارات لطفی.
- الحوث، محمودسلیم (۱۳۹۰). *باورها و اسطوره‌های عرب پیش از اسلام*، ترجمه و تحقیق منیژه عبداللهی و حسین کیانی، چاپ اول، تهران، نشر علم.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۵). *فرهنگ متوسط دهخدا*، به کوشش غلامرضا ستوده، ایرج مهرکی و اکرم سلطانی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ذبیحی، مرتضی (۱۳۷۷). *همزاد در ادبیات فارسی*، چاپ اول، قم، انتشارات نگین.

- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (۱۴۱۲ق.). *المفردات فی غریب القرآن*، مفردات الفاظ القرآن، دمشق- بیروت، دارالعلم.
- رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد (۱۳۷۵). *دیوان*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ سیزدهم، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله (۱۴۰۶ق.). *الجدید فی تفسیر القرآن المجید*، چاپ اول، بیروت، انتشارات دار التعارف للمطبوعات.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد (۱۳۸۰). *تفسیر سورآبادی*، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، چاپ اول، تهران، فرهنگ نشر نو.
- شریفی، محمد (۱۳۸۷). *فرهنگ ادبیات فارسی*، چاپ اول، تهران، فرهنگ نشر نو.
- شعبانلو، علی رضا (۱۳۸۸). *تابعی شعر فارسی با نگاهی به شعر عمیق*، فصلنامه *زبان و ادب فارسی* دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سال اول، شماره ۱، صص ۴۳-۵۴.
- طالقانی، سید محمود (۱۳۶۲). *پرتوی از قرآن*، چاپ چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴). *تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، با مقدمه محمدجواد بلاغی، چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
- طیب، سید عبدالحسین (۱۳۸۷). *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلام.
- طیب حسینی، سید محمود و حامد شریفی نسب (۱۳۹۵). *معناشناسی واژه «مجنون» در قرآن کریم*، *آموزه های قرآنی*، ۱۳(۲۳)، ۱۰۷-۱۲۸.
- فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۵ق.). *تفسیر صافی*، به کوشش حسین اعلمی، چاپ دوم، تهران، انتشارات الصدر.
- قبادیانی بلخی، ناصر بن خسرو (۱۳۸۷). *دیوان اشعار*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ هفتم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- قرشی بنایی، سید علی اکبر (۱۳۷۷). *تفسیر احسن الحدیث*، چاپ سوم، تهران، بنیاد بعثت.
- قرشی بنایی، سیدعلی اکبر (۱۴۱۲ق.). *قاموس قرآن*، چاپ ششم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷). *تفسیر قمی*، به کوشش سید طیب موسوی جزایری، چاپ چهارم، قم، نشر دارالکتاب.
- کاشانی، ملافتح الله (۱۳۳۶). *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی علمی.

- کلبی، ابو منذر هاشم ابن محمد (۱۳۶۴). *الاصنام*، ترجمه سید محمدرضا جلالی نائینی، چاپ دوم، تهران، نشر نو.
- گنابادی، سلطان محمد (۱۳۷۲). *بیان السعاده فی مقامات العباده*، ترجمه خانی رضا و حشمت‌الله ریاضی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). *مجموعه آثار*، ج ۲۶، چاپ دوم، تهران، انتشارات صدرا.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۸۷). *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، جلد چهارم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۷). *کلیات شمس*، تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد (۱۳۷۱). *کشف‌الاسرار و عده الابرار*، به کوشش علی‌اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۹۰). *هفت‌پیکر*، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ دهم، تهران، نشر قطره.

## References

*Quran Karim.*

- Abuzeid, Nasr Hamed (2001). *manā-ye matn*, translated by Morteza Kariminia, first edition. Tehran, entesharat Tarhe No.
- Aghahosseini, Hossein (2003). Fereṣteh-ye fer, *Journal of Persian Language & Literature* (Former Journal of the Faculty of Literature, University of Tabriz), 45(185), 73-93. DOR: 20.1001.1.22517979.1381.45.185.5.2
- Akhavan Sales, Mehdi (2000). *arghanun*, 11th edition, Tehran, entesharat Morvarid.
- Akhavan, Z., Rajabzade, S. (2018). Historical Contemporary Translation of the Vocabulary of the Poet, the Priest, the Demented in the Persian Translation of the Qur'an. *A Semiannual Journal of Qurān and Hadīth Historical Studies*, 24(63), 113-127. DOR: 20.1001.1.17358701.1397.24.63.5.9
- Alhoot, Mahmoodsalim (2011). *bāvarhā va osturehāy-e arab pif az eslām*, translated and researched by Manizheh Abdullahi and Hossein Kiani, first edition, Tehran, Alam Publishing.
- Babaei, Ahmadali (2003). *bargozideh tafsir nemooneh*, 13<sup>th</sup> Edition, Tehran, Islamic Library Publications.
- Bagheri, Mehri (1998). tābe'h māni, *Journal of Persian Language & Literature* (Former Journal of the Faculty of Literature, University of Tabriz), 41(166), 25-48. DOR: 20.1001.1.22517979.1377.41.166.2.3

- Balkhi, Jalaluddin Mohammad (2009). *ghazaliyāt fams tabrizi*, Selection and Interpretation of Mohammad Reza Shafiei Kadkani, First Edition, Tehran, Scientific Publications.
- Dehkhoda, Aliakbar (2006). *farhang-e motavasset dekhodā*, by Gholamreza Sotoudeh, Iraj Mehraki and Akram Soltani, First Edition, Tehran, University of Tehran Press.
- Feyz Kashani, Mullah Mohsen (1994). *tafsir-e safi*, by Hossein Aalami, second edition, Tehran, Al-Sadr Publications.
- Ghobadiani Balkhi, Nasser ibn Khosraw (2008). *divān af'ar*, edited by Mojtaba Minavi and Mehdi Mohaghegh, seventh edition, Tehran, University of Tehran Press.
- Ghorashi Banai, Seyed Aliakbar (1991). *qāmus-e qurān*, sixth edition, Tehran, Islamic Library.
- Ghorashi Banai, Seyed Aliakbar (1998). *tafsir ahsanul-hadith*, third edition, Tehran, Besat Foundation.
- Gonabadi, Soltan Mohammad (1993). *bayān al-sa'adat fi maqāmāt al-ebāda*, translated by Khani Reza and Heshmatollah Riazi, first edition, Tehran, Payame Noor University Press.
- Hafez, Shamsuddin (2004). *divān ghazaliyāt*, by Khalil Khatib Rahbar, thirty-seventh edition, Tehran, Safi Alisha Publications.
- Hosseini Hamedani, Seyyed Mohammad Hosseini (1984). *anvār-e deraxfān*, first edition, Tehran, Lotfi Publications.
- Hosseini Shahabdulazimi, Hossein ibn Ahmed (1984). *tafsir esnāqari*, first edition, Tehran, Miqat Publications.
- Izutsu, Toshi Hyko (1995). *xodā va ensān dar qurān*, translated by Ahmad Aram, fourth edition, Tehran, Islamic Culture Publishing Office.
- Jamalzadeh, Mohammadali (1962). *farhang-e luqāt-e āmiyāneh*, by Mohammad Jafar Mahjoub, Tehran, Farhang-e Iran-Zamin Publications.
- Kalbi, Abu Munther Hashim ibn Muhammad (1985). *al-asnām*, translated by Seyyed Mohammad Reza Jalali Naeni, second edition, Tehran, new publication.
- Kashani, Mullah Fathullah (1957). *tafsir-e manhaj al-sādeqin fi elzām al-moxālefin*, tehran, Tehran, scientific bookstore.
- Maulana, Jalaluddin Mohammad (2008). *kulliyāt-e fams*, correction and margins of Badi'at al-Zaman Forouzanfar, fourth edition, Tehran, Amirkabir Publications.
- Meybodi, Rashidudin Ahmad ibn Abi Sa'd (1992). *kaffulasrār va eddatulabrār*, by the efforts of Ali Asghar Hekmat, fifth edition, Tehran, Amirkabir Publications.
- Moghaddasi, Motahar ibn Taher (2008). *āfarinef va tarix*, translated by Mohammad Reza Shafiei Kadkani, Volume 4, Tehran, Iran Culture Foundation Publications.
- Motahari, Morteza (2008). *majmoo'eh āsār*, vol. 26, second edition, Tehran, Sadra Publications.



- Nezami Ganjavi, Elias ibn Yusuf (2011). *haft peykar*, by Saeed Hamidian, 10th edition, Tehran, Qatreh Publishing.
- Qomi, Ali ibn Ebrahim (1988). *tafsir-e qomi*, by Seyyed Tayeb Mousavi Jazayeri, fourth edition, Qom, Dar al-Kitab Publishing.
- Ragheb Esfahani, Abu al-Qasem Hossein ibn Mohammad (1991). *al-mofradāt fi gharāyeb al-qurān*, vocabulary of the words of the Qur'an, Damascus-Beirut, Dar al-Alam.
- Rudaki, Abu Abdullah Jafar ibn Mohammad (1996). *divān* (by the efforts of Khalil Khatib Rahbar, 13th edition, Tehran, Safi Alisha Publications.
- Sabzevari Najafi, Mohammad ibn Habibullah (1986). *al-jadid fi tafsir al-qurān al-majid*, first edition, Beirut, Dar Al-Ta'rif Publications.
- Shabanlu, Alireza (2009). Tabe'e in 'Am'aq's poem, *Persian language and literature* Quarterly of the Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Sanandaj Branch, First Year, No. 1, pp. 54-43.
- Sharifi, Mohammad (2008). *farhang-e adabiyāt-e fārsi* (First Edition, Tehran, New Publishing Culture.
- Surabadi, Abu Bakr Atiq ibn Mohammad (2001). *tafsir-e surabadi* by Ali Akbar Saeedi Sirjani, first edition, Tehran, Farhang Nashr-e No.
- Tabarsi, Fazl ibn Hasan (1993). *majma al-bayyan fi tafsir al-qurān*, with introduction by Mohammad Javad Bolaghi, third edition, Tehran, Naser Khosrow Publications.
- Tabatabai, Seyed Mohammad Hossein (1995). *tafsir al-mizān*, translated by Seyyed Mohammad Baqir Mousavi Hamedani, fifth edition, Qom, Qom Seminary Teachers Association Islamic Publications Office.
- Taleghani, Seyed Mahmood (1984) *partovi az qurān*, fourth edition, Tehran, Sherkat sahāmi enteshar.
- Tayyeb Hosseni, Seyyed Mohammad & Hamed Sharifi Nasab (2016). manā jenāsi vāzheh-ye majnoon dar qurān-e karim. *Quranic Doctrines*, 13(23), 107-128.
- Tayyeb, Seyyed Abdulhossein (2008). *atyab al-bayān fi tafsir al-qurān*, second edition, Tehran, Islam Publications.
- Zabihi, Morteza (1998). *hamzād dar adabiyāt fārsi*, First Edition, Qom, Negin Publications.

**HOW TO CITE THIS ARTICLE**

Vahidi, A.N. & Ebrahimimehr, A. (2021) Examining and Criticizing the Meaning of the Word of "Majnoon" (Insane) in Quranic Interpretations. *Language Art*, 6(3):7-24, Shiraz, Iran. [in Persian]

**DOI:** 10.22046/LA.2021.13

**URL:** <https://languageart.ir/index.php/LA/article/view/263>





## ORIGINAL RESEARCH PAPER

### Examining and Criticizing the Meaning of the Word of "Majnoon" (Insane) in Quranic Interpretations

**Ahmad Noor Vahidi**<sup>1</sup>

Faculty Member of Higher Education Complex of Saravan,  
Iran.



**Abbasali Ebrahimimehr**<sup>2</sup>©

Faculty member of Yasouj University of Medical Sciences, Yasouj,  
Iran.



(Received: 31 May 2021; Accepted: 22 August 2021; Published: 1 September 2021)

Majnoon (insane) is one of the words used in the Holy Quran and one of the words that the infidels of Quraysh have attributed to the Prophet of Islam (PBUH). The study of most Qur'anic commentaries shows that this word has been used in most Quranic commentaries in the meaning of "haunted", "crazy" and also someone whose intellect has disappeared. Reflections on pre-Islamic Arabic culture and literature, Iranian culture and literature, and other nations show that the word has a different meaning from the perspective of Quranic interpretations and is equivalent to concepts such as "poet" and "priest". This article tries to explain the true meaning of this word, its connection with the two words priest and poet, as well as the reasons of the accused, by examining some prominent Shiite and Sunni interpretations and also paying attention to the cultural and literary contexts of pre-Islamic Arabia, literature and culture of Iran and the world. Being the Prophet of Islam (PBUH) address this attribute.

**Keywords:** Holy Quran, Prophet (PBUH), Majnoon (insane), Poet, Priest, Literature.

---

<sup>1</sup>E-mail: ahmadnoorvahidi@gmail.com

<sup>2</sup> E-mail: ebrahimimehr@gmail.com © (Corresponding Author)